

حماسهٔ ایرانی در فرانسه

سینا فروزش*

استادیار گروه تاریخ، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مریم برزگر**

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسندهٔ مسؤؤل)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۴/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۱۵

چکیده

شاهنامهٔ فردوسی با گزارش ویلیام جونز و ترجمه بخش‌هایی از آن به شعر لاتین و نثر فرانسوی تا حدی در غرب شناخته شد و پس از آن شخصیت‌هایی چون لوئی لانگلس، ارنست رنان، ژان ژاک آمپر، نولدکه اعلام کردند که حماسهٔ ملی ایرانیان برترین حماسه جهان است. چگونگی نفوذ شاهنامهٔ فردوسی در فرانسه و میزان تأثیرپذیری فرانسویان از داستان‌های شاهنامهٔ مسأله اصلی پژوهش است که به روش توصیفی-تحلیلی انجام گرفته است. از قرن هجدهم و پس از انقلاب کبیر فرانسه، در ادبیات فرانسه نهضت بی‌مرزی در ادبیات شکل گرفت که توجه آنان را به آثار ادبی دیگر ملل معطوف ساخت. با گسترش شرق‌شناسی در اروپا روند نهضت ترجمه سرعت گرفت. اولین ترجمه‌ها از بخش‌هایی از شاهنامه توسط لوئی لانگلس، دو والنبورگ و بیانکی انجام گرفت، اما ترجمه و تصحیح انتقادی ژول مول از شاهنامهٔ فردوسی که چهل سال به طول انجامید و در سال ۱۸۷۷ م. در هفت جلد منتشر گردید. پس از این ترجمه نویسندگان فرانسوی چون آلفرد دلوو، موریس مترلینگ، نولدکه نقدها و تحقیقاتی پیرامون شاهنامه انجام دادند که باعث تأثیرپذیری شاعران فرانسوی چون آبل بونار، ویکتور هوگو، فرانسوا کوپه، پل فور، آندره ژید از شاهنامه گردید.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، فردوسی، فرانسه، حماسه، شرق‌شناسی، ترجمه.

* s-forouzes@srbiau.ac.ir

** m_barzegar90@yahoo.com

مقدمه

بزرگ‌ترین منظومه حماسی و تاریخی ایران، شاهنامه فردوسی است که در شمار آثار حماسی برتر ملل عالم است. «شاهنامه عبارت است از داستان‌ها و افسانه‌های ملی ایران، یعنی همه قصه‌ها و اساطیری که از قدیم سینه به سینه از اسلاف به اخلاف رسیده و در میان آن قوم در افواه دایر بوده و به مرور زمان هم شاخ و برگ پیدا کرده و هم به تدریج بر آن ضمیمه شده است. این افسانه‌های بومی که نظیر آن در اغلب اقوام دنیا از قدیم مانده و حکایت از قصه‌های تاریک و مبهم نیاکان اولی آن قوم می‌کند و در واقع قسمتی از آن‌ها شاید سرگذشت گزارش‌های قبل‌التاریخی آنان و منازعات با اقوام دیگر و مهاجرت‌ها است که با قصه‌های خرافی خدایان بومی مخلوط شده و به واسطه تسلسل روایات در افواه عوام در قرن‌های بی‌شمار از شکل اصلی آن شبیحی تاریک مانده است» (تقی‌زاده، ۱۳۶۲: ۴۳). در واقع شاهنامه گنجینه‌ای است «از اندیشه‌ها، باورها، آیین‌ها، هنجارهای زیستی و رسم و راه‌های زندگانی ایرانیان» (کزازی، ۱۳۸۵: ۱۹۶) که به خوبی بازگوکننده افکار و رسوم و کیش و آیین قوم ایرانی است.

«هر ملت بزرگ باستانی برای دوران تکوین خود حماسه‌ای دارد که باید به دست شاعر زبردستی زاینده و پرورده شود. تاریخ مضبوط، از روح و آب و رنگ بی‌بهره است، گرد و خاک قرون بر خود دارد، به عالم مردگان متعلق است، اما حماسه، تاریخ زنده است، نماینده روح ملتی است که هنوز نمرده است. پهلوانان حماسه، شعله مرموز حیات جاودان یک قوم را در خود دارند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۳: ۱۵).

شرق‌شناس بزرگ چک یان ریپکا^۱ درباره شاهنامه می‌گوید: «این اثر به راستی سند تاریخی بسیار ارزنده‌ای به شمار می‌رود که صرف نظر از پندار بافی‌ها و استعاره‌های آن واقعیت‌های مهم تاریخ و پیش از تاریخ و هم‌چنین شکل‌گیری زندگی اجتماعی انسان‌های نخستین را روشن می‌کند» (جمالی، ۱۳۶۸: ۱۰) و سپس اشاره می‌کند: «نوترین روش‌های پژوهش بر مبنای سندهای اقتصادی و اجتماعی بنیادگذاری شده‌اند، اگر چنین پژوهش‌هایی انجام گیرد آن‌گاه ثابت می‌شود که بررسی شاهنامه به عنوان یک منبع تاریخی تا چه اندازه برای دریافت چگونگی زندگی جوامع گذشته ایران سودمند است» (همان).

^۱ . Jan Rypka 1886-1968



پاره‌ای از مردم کوتاه‌نظر، روایات شاهنامه را به کلی عاری از حقیقت یا آمیخته با افسانه دانسته و به استناد این فکر از عظمت و اهمیت آن غافل مانده‌اند. شک نیست که مبادی تاریخ هر قوم و ملتی با اساطیر و افسانه‌های سخیف آمیخته است. «این افسانه‌ها و اساطیر واهی تا مدتی دراز در اذهان مردم رسوخ و نفوذ داشته و آنان نسبت به آن عقاید متعصب و معتقد بوده‌اند. این افسانه‌ها خود اگرچه در نظر مورخ بی‌ارج و خوار مایه است، از لحاظ اثر اجتماعی که دارد نزد عالم اجتماع بسی گران‌مایه شمرده می‌شود. همین افسانه‌ها و اساطیر است که در هر دیاری گروهی را به نام ملت هم‌دل و هم‌زبان می‌کند. بنابراین شاهنامه قصه باشد یا تاریخ، حقیقت باشد یا افسانه جهت جامعه ملت ایران و بنیان قوم ملت ایرانی محسوب می‌شود» (زرین‌کوب، ۱۳۸۱: ۲۴-۲۵).

شکوه شاهنامه نه فقط فارسی‌زبانان را به وجد و ستایش برانگیخته است، بل که بسیاری از غیرفارسی‌زبانان و خاورشناسان نیز به عظمت شاهنامه معترفند، زیرا شاهنامه آینه‌ای است که بیان‌گر روح ملیت ایرانی است. شاهنامه فردوسی برای اروپاییان، حکم فرهنگ و تمدن و هویت ایرانیان را دارد، اگرچه شاهنامه حکیم فردوسی نماد باورهای ایرانی است، اما با مطالعه آن می‌توان با اساطیر، جغرافیا، تاریخ، فلسفه، ادبیات، زبان و هنر سرزمین کهن ایران نیز آشنا شد. این اثر ادبی در هیچ قالبی محدود نشده است و در جغرافیایی خاص هم نمی‌گنجد و توانسته پندارها، باورها و حکایت‌های ایرانی را با بهره‌گیری از الگوهای کهنه‌ناشدنی به تصویر درآورد، تا آن‌جا که هنوز هم از سوی ایران‌شناسان، شاهنامه‌پژوهان و ادب‌دوستان بیش‌تر نقاط جهان کارآیی دارد؛ آن هم به شکلی دل‌نشین و تأثیرگذار. بیش‌تر داستان‌های حماسی شاهنامه روایتی از ابعاد گوناگون شایستگی قهرمانان ایران‌زمین را برای دیگران بازخوانی می‌کند. این اثر شاه‌کاری است که هرچه زمان می‌گذرد، لایه‌های پنهان آن دست‌مایه خلق تحقیقات و مطالعات بسیاری قرار می‌گیرد.

مسأله تحقیق: چگونگی نفوذ شاهنامه فردوسی در فرانسه و میزان این تأثیر، مسأله اصلی پژوهش به شمار می‌آید که در قالب دو پرسش می‌توان آن را مطرح کرد: فرانسوی‌ها از چه زمانی به شاهنامه فردوسی توجه کردند؟ شاهنامه فردوسی در قیاس با آثار حماسی دیگر از چه جای‌گاهی برخوردار بود که توانست توجه فرانسویان را به خود معطوف دارد؟

پیشینه تحقیق: درباره پیشینه این تحقیق باید گفت که در کتاب *اسطوره متن*، بینا فرهنگی به کوشش بهمن نامور مطلق به حضور شاهنامه در فرهنگ و ادب فرانسه پرداخته شده است. هم‌چنین در کتاب *فردوسی و شاهنامه در آن سوی مرزها* اثر ابوالقاسم رادفر از تأثیر شاهنامه بر ادبیات دیگر ملل سخن گفته شده است، اما پژوهشی که به طور ویژه، به جای‌گاه این حماسه ایرانی در فرانسه بپردازد وجود ندارد.

ژوزف چمپیون^۱ اولین مترجم اشعار فردوسی به انگلیسی درباره فردوسی و شاهنامه گفته است: «با وجود طول شگفت‌آور این اثر، آتش هیجانی که در سراسر آن زبانه می‌کشد و هیچ‌گاه فرو نمی‌نشیند، ذهن خواننده عادی را دچار بهت و حیرت می‌سازد و صاحبان قریحه را به سرزمین ناشناخته تصور و تخیل می‌کشاند. ... اندیشه‌های فردوسی زنده و با روح و دارای جنبه‌های اخلاقی است. نظم او روان و لطیف است. گرچه این خصوصیت را می‌توان به جمیع شعرای ایران اطلاق کرد، لکن در مورد فردوسی به صورت کیفیتی ظاهر می‌شود و شعر او را زیبایی فسون‌انگیزی می‌بخشد که در آن قلب انسان را تسخیر می‌کند» (حکیمی و حسنی تبار، ۱۳۷۲: ۷). این سخن چمپیون و این‌که فرانسویان در ایران‌شناسی و معرفی آثار فارسی همیشه پیش‌گام بوده‌اند، ضرورت انجام این تحقیق را آشکار می‌سازد.

۱- شرق‌شناسی در اروپا

شرق‌شناسی یا خاورشناسی به رشته‌ای گفته می‌شود که درباره کشورهای شرقی گفت‌وگو می‌کند و واقعیت‌های آن را بررسی و تفسیر می‌کند. ادوارد سعید در مقدمه کتاب معروف خود *شرق‌شناسی* این مفهوم را این‌گونه تعریف می‌کند: «خاورشناسی عبارت از نوعی سبک فکری است که بر مبنای یک تمایزشناختی و شناخت‌شناختی است که میان شرق و (غالب موارد) غرب قرار دارد» (سعید، ۱۳۷۷: ۱۵).

اگرچه شرق‌شناسی پدیده‌ای نسبتاً جدید و نو ظهور است، شناخت شرق و اندیشه پیرامون آن به گذشته‌های دور برمی‌گردد. تفکیک جهان از لحاظ فرهنگی به دو بخش شرقی و غربی به هیچ‌وجه تازگی ندارد و رد پای آن حتا در نخستین کتیبه‌ها و سنگ‌نبشته‌ها منعکس است. گسترش ارتباطات از سویی و برخوردهای سیاسی - نظامی میان جوامع از طرف دیگر، موجب تبادل دانسته‌های فرهنگی کشورهای به اصطلاح شرقی و غربی شده است (مشکین‌نژاد، ۱۳۸۲: ۱/ ۲).

^۱. Joseph Champion 1750-1813



در قرون وسطی شرق‌شناس به کسی اطلاق می‌شد که به مطالعه زبان‌های عبری، عربی و یونانی می‌پرداخت. نخستین کسانی که به ارتباط میان شرق و غرب کمک کردند، کشیشان و راهبانی بودند که برای ترویج مذهب، به یادگیری زبان عربی و فارسی پرداختند. اینان در طی سفر به خاورزمین، زبان‌های مشرق زمین را آموختند و افکار و فرهنگ شرقی را در غرب گسترش دادند (طاهری، ۱۳۵۲: ۲). «در نیمه دوم قرن یازدهم میلادی یکی از پیش‌گامان علم خاورشناسی، کنستانتین^۱، مشهور به کنستانتین آفریقایی، کتاب *التجارب* محمد زکریای رازی، فیلسوف - پزشک ارجمند ایرانی، را به زبان لاتین ترجمه کرد. به دنبال او دانش‌مندانی دیگر رنج برگرداندن پاره‌ای از کتاب‌های ابوعلی‌سینا، امام محمدغزالی، فارابی و خوارزمی را بر خود هموار کردند» (همان: ۴).

این ترجمه‌ها باعث آشنایی اروپاییان با آثار ایرانی گشت و از قرن دوازدهم میلادی، تدریس طب عبرانی، کتاب‌های محمد زکریای رازی و زبان یونانی در دانشگاه‌های معتبر اسپانیا رایج گشت. نیاز به ترجمه آثار شرقی باعث شد تا در قرن سیزدهم نخستین دانش‌کده زبان و ادبیات عربی توسط ریموند لولی^۲ تأسیس گردد (همان: ۷).

از این هنگام به بعد یعنی قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی، اسپانیا به عنوان پلی میان فرهنگ شرق و غرب ارتباط برقرار کرد. اسپانیای مسلمان به فرهنگ و زبان عربی تمایل داشت و ناخواسته تحت تأثیر ایران و فرهنگ ایرانی مؤثر در زبان عربی قرار گرفت. در سال ۱۱۴۳ م. ترجمه قرآن به زبان لاتینی توسط عالم انگلیسی رابرت از اهالی کتُن فراهم آمد. این کار از اقدامات مهم در عالم اسلام‌شناسی محسوب می‌شود. این ترجمه بر حسب امر و به خرج کشیشی عالی‌رتبه از فرانسه معروف به پطرس واجب‌التکریم انجام گرفت (مینوی، ۱۳۵۲: ۶۳).

در قرن دوازدهم پادشاهان نورمان، با تساهل و تسامح توانسته بودند بر اتباع خود که شامل یهودی و یونانی و عرب و ایتالیایی و آلمانی و... بودند فرمان‌روایی کنند. علمای یونانی و عرب در دربار آنان به تألیف کتب عربی و یونانی می‌پرداختند و این ارتباطات گسترده و آزاد باعث رشد تجارت با دولت‌های شرقی و ترقی روزافزون ایتالیا شد. این امر باعث تشویق دولت‌های دیگر اروپایی برای بهره بردن از سرزمین‌های مشرق‌زمین گشت.

1. Constantin I,fricain 1020-1087

2. Raymond Lully 1232-1315

«فایده معنوی که اروپای غربی از سرزمین اسلام برد، دست کم از فواید مادی که از مشرق اسلامی می برد، نداشت. ترجمه کتب حاوی علوم از عربی به لاطینی از قرن دوازدهم به بعد در اروپا محرک قوه و استعداد اهل علم و معرفت گردید و باعث جنبشی شد که در نتیجه آن علم و فلسفه یونانی در اروپا مطلوب گردید و رواج یافت. مسلمین، هم آن میراث یونانی را حفظ کرده بودند و هم مبلغی بر آن افزوده بودند. تأثیر عمیق آن جنبش در قرن سیزدهم محسوس شد و از آن پس در هر رشته از رشته های علمی و فکری آثار آن نمایان شد. دو مرکز عمده این تلاقی و تماس بین عیسویان و مسلمین که باعث نفوذ این فرهنگ در اروپا گردید مملکت اسپانیا و جزیره سسیل (صقلیه) بود» (همان: ۶۱).

«اولین ترجمه لاتین کلیه و دمنه در نیمه دوم قرن دوازدهم به تقاضای «روژه دوم» پادشاه نرمان سسیل، توسط امیر اوژن انجام گرفت. چند دهه بعد به دستور دن آلفونسو ولی عهد اسپانیا، به وسیله خوان دوکاپو که یک یهودی نومسیحی بود، مستقیماً از عربی به زبان اسپانیولی ترجمه شد» (شفا، ۱۳۸۴: ۳۸۹).

به دنبال ایجاد راه های دریایی به سوی شرق «در روزگار قرون وسطی دو جهان گرد به نام های مارکوپولو^۱ و سر جان ماندویل^۲ در بازگشت به وطن شان مطالبی راجع به ایران ارائه دادند و اصولاً گزارش های ایران گردان بیش تر متوجه مضامین تاریخی آن هم نه به شیوه های صحیح بوده است» (آذر، ۱۳۸۷: ۳۶۳) و هم چنین درباره زبان و ادبیات فارسی اطلاعات کمی به دست دادند. به دنبال این سفرنامه ها «بن مایه های شرقی به ادبیات دوره رنسانس راه یافت و موجب نخستین آگاهی اروپاییان از زبان ها و ادبیات قاره آسیا شد» (یوحان، ۱۳۸۵: ۲۳).

از عوامل دیگر تشدید حس کنج کاوی اروپاییان نسبت به فرهنگ و آداب مشرق زمین، جنگ های صلیبی است که باعث ایجاد رابطه غربیان با کشورهای آسیایی شد. این حس کنج کاوی و علاقه اروپاییان از قرن سیزدهم تا هفدهم میلادی، به شکل هایی متفاوت تجلی کرده است. اما در پایان سده شانزدهم و نیمه اول قرن هفدهم میلادی، خاورشناسی به ویژه در انگلستان رقم خورد (طاهری، ۱۳۵۲: ۱۱).

1. Marco Polo 1254-1324

2. Sir John Mandeville



مشرق‌زمین در طول سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی پیوسته حس کنج‌کاوی اروپاییان را برانگیخت و آنان را راهی این سرزمین‌های افسانه‌ای کرد. «خط سیرهای سفر به ایران، در همه راه‌ها، دارای مشکلات عمومی بدین شرح است: طوفان‌ها و غرق شدن کشتی‌ها، برخورد با دزدان و راهزنان و ابتلا به بیماری‌ها. مسافر، پس از طی این راه‌ها سرانجام ممکن است با آخرین مانع برخورد کند، یعنی مانعی که او را به پایان طریق زندگانی می‌رساند» (شیبانی، ۱۳۸۱: ۱۷).

روشن‌فکران غربی، ادبیات مشرق‌زمین را نشان و شاخص مطالعات انسان‌شناسی می‌دانستند. توجه و علاقه ایشان، افق‌های دید و ذهن را چنان گسترده کرد که سرانجام به دگرگونی جهان‌بینی اروپا منجر گردید. بنابراین اگرچه ادبیات شرق بی‌تردید از جریان‌ات عصر شکوفایی خود تأثیر یافته بود، این ادبیات به نوبه خود در تغییر روح آن دوره کمکی شایان کرد، البته تکامل کلی این فرایند منطقی، مدتی به طول انجامید (تمیم‌داری، ۱۳۹۰: ۹۱).

۲- نهضت ترجمه در فرانسه

«تردید نباید داشت که بازنمایی اهمیت فردوسی تا حد بسیار مرسوم اهمیت خارجیان است. آثار ادبیات فارسی آثاری شخصی و محدود به منطقه‌ای خاص نیست و تنها متعلق به نمونه قومی و ملی هم نیست، بل که نمونه‌هایی از آثار ادب جهانی را شامل می‌شود که بدون در نظر گرفتن آن، درک تاریخ جهان میسر نخواهد شد. یکی از راه‌های شناخت ارزش و منش آثار ادبی بررسی نظر بیگانگان است که چگونه به ارزش‌یابی پرداخته‌اند. وقتی شاهنامه به زبان فرانسه ترجمه می‌شود، شاعران و نویسندگان و نمایش‌نامه‌نویسان به بهره‌برداری از آن می‌پردازند. ظهور شاهنامه در فرانسه موجب می‌شود تا آن دسته از کسانی که زیر نفوذ جامعه طبقاتی و امپراطوری استبدادی به شدت تحقیر شده بودند، به آگاهی برسند و شخصیت واقعی خود را دریابند» (تمیم‌داری، ۱۳۹۰: ۸۸). سیر تحولات فکری و فلسفی موجب گرایش‌های نو در عرصه ادب و هنر اروپا شد. این تحولات نشان‌دهنده تغییر در اندیشه و نیازهای جامعه اروپایی بود که به پدید آمدن مکتب ادبی رمانتیسم در اروپا منتهی شد.

از اوایل قرن هفدهم میلادی خاورشناسان اروپایی برای شناسایی و شناساندن آثار ایران باستان و معاصر دست به مطالعاتی جدید زدند. این فعالیت‌ها در زمینه تنظیم و

تدوین فرهنگ و نگارش تاریخ، تاریخ ادبیات، ترجمه متون ایرانی، کتاب‌شناسی، باستان‌شناسی و تاریخ هنر و مذاهب هنوز ادامه دارد.

دانش‌مندان فرانسوی همواره تقدم خود را در مطالعه بعضی رشته‌های فوق، بر دیگر رشته‌ها حفظ کرده‌اند. بارنابه بریسون^۱ در سال ۱۵۹۰ م. در پاریس کتاب مفصلی به نام «ایران باستان» به چاپ رسانید^۲ (ماده، ۱۳۸۸: ۷) که در شناساندن ایران به اروپا نقشی به‌سزا داشت.

در سال ۱۶۴۴ م. گولمن^۳ ترجمه قطعاتی از افسانه‌های معروف بیدپای را منتشر ساخت. این قطعات، پایه‌ای برای اشعار لافونتن^۴ شد. ترجمه مزبور نسبت به دوره خود، ترجمه بسیار جالب توجهی است (همان) که به معرفی ایران به غرب کمک کرد.

از قرن هجدهم و پس از انقلاب کبیر فرانسه دگرگونی‌های فراوانی در نگاه و تفکر نویسندگان و شاعران اروپایی به وجود آمد؛ به گونه‌ای که نویسندگان را بر آن داشت که از مرزهای محدود فکری خود درگذرند و بر جهان و جهانیان از دیدگاه دیگری بنگرند و به تمدن و فرهنگ همه ملت‌ها ارج نهند. آن‌ها به اقوامی که پیش از آنان دارای تمدن‌های درخشان و فرهنگ‌های وسیع بوده‌اند احترام گذاشته و آثار آنها را قابل تأمل و ارزش‌مند یافتند. «این روحیه نوین را که رفته رفته بر ادبیات فرانسه چیره می‌شد، جهان‌وطنی ادبی، یعنی بی‌مرزی در ادبیات، نام نهاده‌اند» (حدیدی، ۱۳۷۳: ۲۱۵).

در اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم در فرانسه، می‌توان شاهد تحولی عظیم در تمام شؤونات اجتماعی و سنت‌ها بود که راه نوینی را در جهت تأثیرپذیری از ادبیات ملت‌های دیگر که تحت عنوان بی‌مرزی در ادبیات نام گرفته بود و هنوز مانند کودکی نوزاد می‌بایست مورد توجه قرار می‌گرفت پرورش می‌یافت (حدیدی، ۱۳۷۳: ۲۱۵-۲۱۶). از کسانی که در رواج این فرایند نوین کوشیدند، مادام دو استال^۵ که زمینه‌ساز مکتب رمانتیک بود و در این مسیر با شیلر^۶ و شلگل^۷ بنیان‌گذار خاورشناسی در آلمان و گوته^۷ مؤلف دیوان شرقی هم‌راه بود.

^۱. Barnabe Brisson 1531-1591

^۲. Gilbert Gaulmin 1585-1665

^۳. Jean de LaFontaine 1621-1695

^۴. Madame de Staél 1766-1817

^۵. Schiller 1759-1815

^۶. Schlegel 1773-1824

^۷. Johann Wolfgang von Goethe 1749-1832



از این هنگام جنبشی در کار ترجمه شاهکارهای ادبیات مشرق‌زمین به ویژه ایران آغاز شد، زیرا منابع مورد استفاده پژوهش‌گران به آثاری چون *سفرنامه‌های شاردن*^۱ فرهنگ خاوری و *هزار و یک شب* و *نامه‌های ایرانی* مونتسکیو^۲ و داستان‌های فلسفی ولتر^۳ و دیگران محدود می‌شد تا آن‌که لوئی لانگلس^۴ یکی از نخستین ایران‌شناسان فرانسوی موفق به تأسیس مدرسه زبان‌های شرقی گردید (آذر، ۱۳۸۷: ۸۹). تأسیس این مدرسه در سال ۱۷۹۰ م باعث آموزش زبان فارسی و گسترش ایران‌شناسی شد.

۳- جای‌گاه فردوسی و *شاهنامه* در اروپا

سنت بوو،^۵ شاعر و منتقد ادبی فرانسوی، *شاهنامه* فردوسی را «کلاسیک بزرگ عالم بشریت» می‌نامد (همان) و در عظمت فردوسی گفته است: «همر، همیشه و همه‌جا نخستین کس خواهد بود به مانند خدایان. اما پشت سر او سه شاعر محتشم دیده می‌شوند. سه هم‌مر، که مدت‌ها از وجود آن‌ها بی‌خبر بودیم، در صورتی که آنان نیز برای ملل کهن‌سال آسیا حماسه‌های عظیم و معزز ساخته‌اند: والمیکی و یاسای هندیان و فردوسی» (رادفر، ۱۳۹۱: ۴۷۸).

ارنست رنان^۶ فیلسوف، منتقد و مورخ فرانسوی، *شاهنامه* را «سند جاودانی نبوغ خلاقه نژاد آریایی» لقب می‌دهد (شفا، ۱۳۳۳: ۱۴) و درباره آن می‌گوید: «فردوسی عرب نبود. از خود ما بود. او و حافظ و سعدی و خیام، که ستاره‌های درخشان ادبیات فارسی هستند، نشان می‌دهند که چگونه نبوغ آریاییان هند و اروپایی در طول قرن‌های متمادی با دشواری‌های زندگی در افتاده و همواره بر آن‌ها پیروز شده است» (حدیدی، ۱۳۷۳: ۲۷۶).

ژان ژاک آمپر،^۷ ادیب و مورخ و منتقد معروف فرانسوی، در مقاله‌ای که در سال ۱۸۳۹ م نوشت، فردوسی را «یکی از بزرگ‌ترین شعرای عالم بشریت» نام داد و *شاهنامه* او را با حماسه نیبلونگن آلمان و ایلید و اودیسه هومر و حماسه‌های ملی معروف هندی مقایسه کرد و آن را از همه بالاتر شمرد (شفا، ۱۳۳۳: ۱۴). و در ستایش *شاهنامه* گفته است: «هر روز پیش نمی‌آید که بزرگ‌ترین اثر شاعرانه ملتی به زبان فرانسه ترجمه شود. این امر در تاریخ ادبیات فرانسه پدیده‌ای است که بسیار بیش‌تر از آثار بی‌شمار گروهی

¹. Jean Chardin 1643-1713

². Montesquieu 1689-1755

³. Voltaire 1694-1778

⁴. Louis Langles 1774-1823

⁵. Sainte Beuve 1804-1869

⁶. Ernest Renan 1823-1892

⁷. Jacques Ampere 1800-1864

شاعران کم‌مایه که در هر حال محکوم به فنا هستند، ارزش دارد... چه شاهنامه یکی از بزرگ‌ترین آثاری است که نبوغ بشر فراهم آورده است» (حدیدی، ۱۳۷۳: ۲۵۸). این نقد که در مجله دو جهان منتشر شد توجه اهل ادب را به شاهنامه معطوف ساخت (صفاری، ۱۳۵۷: ۱۸۰). برای امپراتور شاهنامه دارای هماهنگی و وحدت روایی و ادبی جالب توجهی است که از وحدت و یک‌پارچگی تاریخی یک تمدن و فرهنگ حکایت می‌کند (نامورمطلق، ۱۳۸۸: ۱۵۲). به نظر وی «شاهنامه از مهم‌ترین آثار ادبیات جهانی و یک هدیه برای همه انسان‌ها محسوب می‌شود» (همان).

تئودور نولدکه، مستشرق شهیر آلمانی و مؤلف کتاب حماسه ملی ایران درباره شاهنامه شاهنامه گفت: «این یک حماسه ملی چنان با عظمت است که هیچ ملتی در روی زمین، نظیر آن را ندارد» (همان) و در وصف هنر فردوسی گفته: «فردوسی علاوه بر حماسه-سرای، در سرودن اشعار بزمی و وصفی کاملاً استاد بوده است. از جمله سرودی که شاعر درباره زیبایی‌های مازندران گفته و یا مقدمه بیژن و منیژه و مرثیه مهیجی که باربد راجع به خسرو پرویز که عن‌قرب محکوم به اعدام خواهد شد، می‌خواند، از این اعداد به شمار می‌رود. قسمت‌های وصفی شاهنامه، مخصوصاً از این جهت در ما تأثیر می‌کند که به کلی ساده و عاری از تصنعاتی است که در اشعار عادی فارسی بسیار مرغوب به‌شمار می‌رود» (رادفر، ۱۳۹۱: ۴۸۳).

سر ویلیام جونز، مترجم شاهنامه، درباره روحیه فردوسی و حافظ اظهار می‌دارد که فردوسی «هومر ایران» و حافظ «آناکرتون ایران» هستند. کاول، مستشرق انگلیسی، در اعزاز شاهنامه نوشت: «این حماسه ادبی، با هرچه که در دنیا بزرگ است به آسانی برابری می‌کند، همان‌طور که ایلید هومر در اروپا منحصر به فرد است، شاهنامه فردوسی نیز در سراسر آسیا نظیر ندارد» (شفا، ۱۳۳۳: ۱۵). برتراند راسل،^۴ عالم و فیلسوف مشهور انگلیسی، نیز می‌نویسد که «ایرانیان شعرای بزرگی بوده‌اند. فردوسی مصنف شاهنامه را کسانی که کتابش را خوانده‌اند هم‌سر و هم‌بر اومیروس یونانی می‌دانند» (مینوی، ۱۳۵۲: ۴۹۵).

سر ویلیام اوزلی،^۵ یکی از جانشینان جونز، در آن دوره بیش از دیگران این دو شاعر را تحسین کرد و چنین نوشت: «هومر و آناکرتون که در نوع خود بی‌نظیرند، بی‌شک از خلق

^۱. Theodor Noldeke 1836-1930

^۲. Sir William Jones 1746-1794

^۳. E. B. Coewl 1826-1903

^۴. Bertrand Russell 1872-1970

^۵. Sir William Ouseley 1767-1842



اشعار حماسی چون فردوسی و غزلیات حافظ احساس غرور می‌کنند» (تمیم‌داری، ۱۳۹۰: ۹۲).

البته نسبت دادن فردوسی به هومر امری طبیعی بود. آثار ادبیات حماسی در جهان محدود است و در این میان تنها آثار فردوسی و ویرژیل با آثار هومر قابل مقایسه‌اند و *مهابهاراتای* هندی حماسه‌ای عامیانه محسوب می‌شود. درک جونز از نزدیکی میان زبان فارسی و زبان‌های کلاسیک، تمایل هم‌بستگی دوباره این دو قلمرو باستانی را افزایش داد؛ دو قلمرویی که زمانی مرکز صحنه تاریخ را تصرف کرده بودند (همان).

در پی این تحسین‌ها بود که اروپاییان به *شاهنامه* فردوسی روی آوردند و امروزه این اثر «به طور کامل به زبان فرانسه و انگلیسی و آلمانی ترجمه شده است و در زبان‌هایی چون عربی، ایتالیایی، آلمانی به صورت خلاصه ترجمه‌هایی وجود دارد و در زبان‌های روسی و سوئدی و گرجی و ارمنی و... فقط ترجمه داستان‌های طولانی و قطعه‌های مفصلی از آن موجود است» (مینوی، ۱۳۵۲: ۴۹۵). در ادامه باید گفت «ترجمه هر قدر دقیق و صحیح باشد به پای اصل نمی‌رسد، زیرا که نویسنده و شاعر اگر بزرگ و عالی‌مقام باشند، کوشش کرده‌اند که افکار و احساسات و واردات خاطر خود را به الفاظی که به آن خو گرفته‌اند، بیان نمایند. اصلاً زبان هر قدر وسیع و رسا باشد از برای ادای مقصود و بیان معانی وسیله کافی و کامل نیست» (همان: ۴۹۳). کم‌تر مترجمی است که در زبان خارجی آن اندازه اطلاع و مهارت حاصل کند که ابتدا تمام معنی و مقصود گوینده آن زبان را ادراک کند و سپس معنی او را به زبان خود به الفاظی تعبیر کند که کاملاً نماینده بیان گوینده اصلی باشد. بنابراین در هر ترجمه‌ای مقداری از لطف و زیبایی اصل از میان می‌رود (همان: ۴۹۴-۴۹۵). مگر آن که مترجم آگاهی و ذوق کافی را داشته باشد تا بتواند ظرایف و لطایف سخن پارسی را درک کند و آن را در ترجمه‌اش حل کند. به گونه‌ای که ویلیام جونز، اولین مترجم *شاهنامه* به زبان انگلیسی، در باب وضع و کیفیت ترجمه مطالبی به شرح زیر نوشته است: «بی‌هیچ شکی تنها هدف مترجم آن است که شاعر بیگانه را مانند شاعر بومی جلوه دهد، نه مانند یک بیگانه نیمه انگلیسی که نه به زبان انگلیسی حرف می‌زند، نه به زبان خویش» (آربری، ۱۹۴۴: ۸۴).

در این بخش تأثیر و ترجمه *شاهنامه* فردوسی را در کشور فرانسه مورد بررسی قرار

می‌دهیم.

۴- شاهنامه فردوسی در فرانسه

آشنایی اروپاییان با فردوسی را به قرن هجدهم برمی‌گردد؛ هنگامی که ویلیام جونز یک تراژدی را بر پایه داستان رستم و سهراب شاهنامه به سال ۱۷۸۶م. ارائه کرد (تمیم‌داری، ۱۳۹۰: ۸۹). وی «شاهنامه فردوسی را به زبان فارسی مطالعه کرد، به شباهت زبان‌های هند و اروپایی پی برد و با این امر در واقع مطالعات زبان‌شناسی تطبیقی را آغاز نمود، مسأله‌ای که زبان‌شناسان قرن نوزدهم را مجذوب خود کرد» (یوحنان، ۱۳۸۵: ۴۱).

«جونز در رساله‌ای که با شرح حال نادر منتشر کرد، شرحی مختصر از شاهنامه را نیز آورد که جزئیات ثابت می‌کند که وی به نظر تحقیق در گفته‌های فردوسی نگریسته است. چنان‌که از نامه‌های او برمی‌آید، مدتی بعد وی دو بار شاهنامه را از اول تا آخر خواند. در این جا ناگفته نماند که جونز ترجمه قسمتی از اشعار فردوسی را که خود به شعر لاتین سروده بود در کتاب شرح و تفسیر شعر آسیایی انتشار داد و اگر ترجمه بعضی از ابیات شاهنامه به نثر فرانسه که در رساله مذکور درجست مستثنی شود، این اشعار لاتینی نخستین ترجمه قسمتی از اشعار فردوسی است به زبان اروپایی» (آبروی، ۱۹۴۴: ۴۱).

جونز فردوسی را با هومر می‌سنجد و در نوشته‌های دیگر خویش نیز به این مطلب اشاره می‌کند. «بی‌هیچ شکی میان آثار این دو مرد فوق‌العاده شباهت بسیار است. هر دوی ایشان افکار و تصورات خویش را از طبیعت اقتباس کردند و مانند شعرای دوره جدید نبودند که فقط انعکاس نور طبیعت را ببینند و به نگارش شبیه اصل بپردازند. در این دو قوه خلاقیت که روح شعر است هرچه کامل‌تر وجود داشت» (همان). این مقایسه توجه شاعران و نویسندگان را به فردوسی معطوف ساخت.

در ابتدای حال بسیاری از ایران‌شناسان فرانسوی، فردوسی را مورخ و وقایع‌نگار می‌پنداشتند و از ارزش هنری و حماسی شاهنامه آگاهی کافی نداشتند و یکی از دلایل این امر گستردگی و دشواری متن شاهنامه بود. آنان حماسه ایران را از تاریخ آن باز نمی‌شناختند. شاردن، ایران‌شناس فرانسوی، با وجود اطلاعاتی گسترده که درباره ایران و فرهنگ و زبان و ادب ایران داشت، درباره فردوسی همین اشتباه را کرده بود: «شاهنامه یا تاریخ پادشاهان ایران به نظم سروده شده و در سراسر آسیا خواننده فراوان دارد... مؤلف آن فردوسی توسی نام داشته و در اوایل سده پنجم هجری در توس شهری که دانش‌مندان بسیاری پرورده است می‌زیسته و از حمایت سلطان محمد غزنوی برخوردار بوده است. می‌گویند که وی چهل سال از عمر خود را صرف سرودن شاهنامه کرده است»



(حدیدی، ۱۳۷۳: ۲۴۹). هم‌چنین در بلو^۱ و پس از او او هسن^۲ نویسنده «تاریخ مشرق‌زمین» نیز به پی‌روی از شاردن، فردوسی را مورخ می‌دانستند و اصولاً تاریخ سراسر آسیا را از روی سرگذشت حماسی دلاوران شاهنامه تنظیم می‌کردند (همان).

در زمینه ترجمه‌های شاهنامه در فرانسه باید از عاشقی که مرگ زودرس او را مهلت نداد تا کار شاهنامه را به فرجام برساند نام برد. لوئی لانگلس نخستین ایران‌شناس فرانسوی بود که به پژوهش درباره ادبیات فارسی پرداخت. وی که رئیس مدرسه زبان‌های شرقی بود «در ۱۷۸۸، سحرگاه انقلاب، آن‌گاه که فرانسویان در جوش و خروش حماسه‌ای نوین به سر می‌بردند، خلاصه‌ای از شاهنامه را به فرانسه درآورد» (همان: ۲۱۷). لانگلس آن ترجمه را به «همراه مقدمه‌ای بسیار ستایش‌آمیز درباره فردوسی و زندگی او منتشر کرد و او را همال سعدی دانست و در شگفت شد که چگونه شاعری چنین بزرگ در میان فرانسویان ناشناخته مانده است و گفت: در شعر سه تن پیمبرانند/ قولی است که جملگی برآند/ فردوسی و انوری و سعدی/ هر چند که لابی بعدی» (همان: ۲۴۹-۲۵۰).

در طی ترجمه شاهنامه، اندرزه‌های فردوسی درباره ناپایداری جهان و بی‌اعتباری آن، گذر عمر و بیهودگی آرزوها و... بسیار مورد توجه لانگلس قرار گرفت و او را محو جهان‌بینی فردوسی ساخت.

او زیبایی‌های شاهنامه را می‌ستود و معتقد بود که «شاهنامه آن‌چنان زیباست و زبان فردوسی آن‌چنان با طبیعت هماهنگ است که اشعارش به هر زبانی ترجمه شود باز هم لطافت و جاذبه خود را همراه خواهد داشت...» (همان: ۲۵۱). وی که ارزش هنری شاهنامه را دریافته بود و می‌کوشید تا بتواند سخنان زیبا و پرمعنای فردوسی را از طریق ترجمه‌هایش به خوانندگان فرانسوی منتقل کند. هم‌چنین درباره منزلت شاهنامه گفته است که: «اروپاییان هرگز حماسه‌ای به زیبایی شاهنامه نسروده‌اند و هرگز این چنین به هومر نزدیک نشده‌اند. تنها داستان رستم و دلیری‌های او چه از لحاظ زیبایی استعارات و تشبیهات و چه از لحاظ هماهنگی اشعار با ایلید برابر است. این داستان سراسر لطف و زیبایی است و پر است از ظرافتی که گروهی اندک از شاعران بزرگ جهان، آنان که به رموز طبیعت پی برده‌اند و به زبان طبیعت سخن گفته‌اند، از آن برخوردار بوده‌اند» (همان). سپس سرگذشت رستم را آغاز عشق رودابه و زال زر، تولد رستم، عشق تهمینه، تولد

1. Barthelemy D'Herbelot 1625-1695

2. I. M. Ohsson

سهراب، نبرد او با ایرانیان، نبرد رستم و سهراب و دیگر حوادث را تا مرگ رستم به حیلۀ شغاد شرح می‌دهد (همان). ترجمۀ لانگلس در معرفی فردوسی به اروپاییان نقشی به‌سزا داشت، زیرا او فردوسی و اشعارش را درک کرده بود.

مترجم دیگر دو والنبورگ^۱ خواست تا در ادامه کار لانگلس از شاهنامه ترجمه‌ای به جای بگذارد. گرچه تا اندازه‌ای موفق بود و پاره‌ای از شاهنامه را ترجمه کرد، در سن چهل سالگی روی در نقاب خاک کشید و موفق نشد کارش را به پایان برساند. بعدها بیانکی^۲ دوست او به خواسته والنبورگ جامۀ عمل پوشانید و آن بخشی را که ترجمه شده بود به چاپ رسانید (آذر، ۱۳۸۷: ۲۸۰).

متأسفانه وی به همان اندازه که والنبورگ شیفته ادبیات فارسی بود، به شاهنامه عشق نمی‌ورزید و بر این باور بود که «بنای فردوسی بیش از آن که استوار باشد، درخشنده است». در عین حال می‌گوید که ترجمۀ چنین آثاری از ادبیات مشرق‌زمین، افقی وسیع‌تر در برابر دیدگان هنرمندان و شاعران اروپایی خواهد گشود و آنان را در ابداع و نوآوری یاری خواهد کرد (حدیدی، ۱۳۷۳: ۲۵۴).

همان‌طور که بیانکی معتقد بود شاهنامه، دارای الگوهای ظریف است که شاعران مشرق‌زمین می‌توانند به دانش‌مندان دیگر جهان ارائه کنند. نظر وی درست بود، زیرا پس از چندی شاعران و نویسندگان فرانسوی با آثار ملت‌های آسیایی به ویژه ادبیات ایران آشنا شدند و از آن بهره‌های فراوان بردند.

در اول قرن نوزدهم فرانسویان به اهمیت شاهنامه پی بردند. گرچه هم‌زمان مستشرقان انگلیسی و آلمانی متوجه شاهنامه شده بودند و ترجمه‌هایی فراوان از بخش‌هایی از شاهنامه دست داده بودند.

بزرگ‌ترین شخصیتی که شاهنامه را تصحیح انتقادی کرد و در ترجمۀ آن کوشید و همه عمر خود را وقف این کار کرد، ژول مول^۳، ادیب و مستشرق بزرگ فرانسوی بود. مول اصالتاً آلمانی بود. تحصیلات او در رشته فلسفه بود و از دانش‌گاه توبینگن اشتوتگارت فارغ‌التحصیل شده بود. او شیفته زبان فارسی بود. به همین دلیل به فرانسه آمد و در مدرسه السنه شرقی پاریس زبان فارسی آموخت و شاگردی سیلوستر دوساسی^۴ را کرد.

1. Jacques de Wallenbourg 1763-1806

2. A. Bianchi

3. Jules Mohl 1800-1876

4. Silvestre de Sacy 1758-1838



سال ۱۸۳۸ م. را از لحاظ فرهنگی برای ایران باید سال تاریخی دیگری به شمار آورد، زیرا در این سال بود که ژول مول ترجمه و انتشار *شاهنامه* فردوسی را شروع کرد. این کار چهل سال تمام یعنی تا سال ۱۸۷۷ م. (سال مرگ مول) به طول انجامید و نتیجه این مهم که ژول مول سراسر عمر ادبی و جوانی خود را وقف آن کرد، انتشار متن و ترجمه کامل *شاهنامه* فردوسی در هفت جلد بزرگ بود که عالم ادب فرانسه و تمام اروپا را به حیرت انداخت و در محافل ادبی و علمی به صورت «یک واقعه فوق العاده» تلقی شد. این هفت جلد کتاب که هر کدام شامل چند صد صفحه بزرگ بود و در همه آن ترجمه همراه با متن فارسی منتشر شده بود، توسط چاپخانه دولتی فرانسه چاپ شد که می خواست آن را به صورت نمونه‌ای عالی از چاپ درآورد و همین طور هم شد (شفا، ۱۳۳۳: ۱۴). مول مقدمه نسبتاً مفصل و ارزش‌مندی برای *شاهنامه* نوشت که سرچشمه بسیاری از تحقیقات پسین درباره این اسطوره متن ایرانی گردید (نامورمطلق، ۱۳۸۸: ۱۴۹).

رفته‌رفته بر تعداد خوانندگان ترجمه‌های *شاهنامه* در اروپا به ویژه فرانسه افزوده می‌شد و بسیاری از شاعران و نویسندگان را به ستایش از *شاهنامه* برمی‌انگیخت، یکی از این شاعران لامارتین^۱ بود که نخست در دو شماره از مجله پیام فرهنگ و سپس در اثر *زندگی مردان بزرگ* در سال ۱۷۹۰ م. به ستایش از فردوسی و قهرمان حماسی او رستم لامارتین هم‌چون فردوسی گفتار خود را «به نام خداوند جان و خرد» آغاز کرد و آن‌گاه به شرح سرگذشت رستم پرداخت: «زندگی رستم سراسر حماسه است. وی از گهواره تا گور قهرمان بود و در سراسر زندگی برای آزادی میهن نبرد کرد. دیوان و ستم‌گران را برانداخت و پهنه زمین را از زشتی و بدی پیراست. روحی بزرگ و شجاعتی بی‌مانند داشت. دلاوری یک‌تا و مردی درست‌کردار بود و نبوغ و دلاوری خود را در خدمت میهن گماشت و در دوره‌های تاریخی، سرزمین نیاکان خود را از آشفتگی و پریشانی رهایی بخشید از این رو، نامش با نام ایران یکی است و تاریخ ایران با افسانه زندگی او درآمیخته و حماسه‌ای جاوید پدید آورده است. خاطره‌اش در هاله‌ای از ابهام و شعر فرو رفته و در دل ایرانیان جای گرفته است و این ابهامی است که بر زندگی همه مردان بزرگ، بزرگ‌تر از طبیعت، سایه افکنده است» (همان: ۲۶۶). علت توجه ویژه لامارتین و دیگر رمانتیست‌ها به *شاهنامه* وجود حماسه و انسانیت، رشادت و گذشت به طور توأمان است. *شاهنامه* یک کتاب تک‌جنبه‌ای نیست. گرچه حماسه قوی وجه غالب آن محسوب

^۱. A. de Lamartin 1790-1869

می‌شود، گذشت، عشق، پاکی و جوان‌مردی از ویژگی‌های قهرمانان این متن اسطوره‌ای تلقی می‌شد. به طور کلی می‌توان گفت علت استقبال اغلب جریان‌ها و مکاتب ادبی از شاهنامه به ویژگی فراگونی آن باز می‌گردد (نامور مطلق، ۱۳۸۸: ۱۵۵).

بدین ترتیب بود که افکار فردوسی، در آثار نویسندگان برجسته غرب راه یافت و آنان را شیفته خود کرد. ترجمه‌هایی که از شاهنامه انجام گرفت بر سراسر ادبیات اروپا، خاصه در قرن نوزدهم تأثیری عمیق گذاشت.

از میان نویسندگان و محققان فرانسوی که به ترجمه بخش‌هایی از شاهنامه پرداختند، می‌توان به آلفرد دلوو^۱ اشاره کرد که در سال ۱۸۶۹ م. داستان رستم و سهراب را به نثری روان و مردم‌پسند منتشر کرد (صغاری، ۱۳۵۷: ۲۷۵).

ارنست رنان فیلسوف و مورخ معروف فرانسوی، در سال ۱۸۷۷ م. در خصوص ترجمه شاهنامه توسط ژول مول مطالبی را عنوان کرد که اطلاعاتی گسترده را درباره اقوام آریایی و شناسایی آنان و مقایسه ادبیات شرق در اختیار دانش‌مندان می‌گذاشت. او شاهنامه را «اثری بی‌مانند» می‌دانست و معتقد بود که این اثر توانست برخی از معاصران را از اشتباهی که همواره در بازشناختن اقوام آریایی مرتکب می‌شدند بیرون آورد (همان: ۲۷۶).

آدولف آوریل^۲ محقق دیگری که به تشابهات بین شاهنامه و برخی از داستان‌های اروپایی پی برده بود، بر آن شد تا زنان نامور شاهنامه را با زنان مشهور اروپایی در قرون وسطی بسنجد. بدین منظور سرگذشت دوازده تن از برجسته‌ترین شخصیت‌های زن مانند؛ سیندخت و رودابه و تهمینه و گردآفرید و سودابه و کتیون و کردیه و شیرین را از شاهنامه انتخاب و ویژگی‌های آنان را با زنان داستان‌های حماسی و درباری فرانسه مقایسه کرد (همان: ۲۷۶-۲۷۷). او این اثر را در سال ۱۸۸۸ م. میلادی منتشر کرد و نشان داد که زن در شاهنامه موجودی ضعیف و خوار نیست.

موریس مترلینگ^۳ از نویسندگان برجسته بلژیکی و پیشوای بزرگ نمایش‌نامه‌های نمادگر، موفق شد در سال ۱۸۹۳ نمایش‌نامه پلتاس و ملیزاند را با الهام از شاهنامه و نظیرسازی آن با سرگذشت رودابه هم‌سر زال و دختر گرسیوز مادر سیاوش، اقتباس کند و به زبان فرانسوی بنویسد.

^۱. Alfred Delvau 1825-1867

^۲. Adolf Avril

^۳. Maurice Maeterlinck 1862-1949



مضمون کلی این درام بدین شکل است که پرنس گولو در هنگام شکار راه را در جنگل گم می‌کند. ناگهان با دختر جوان گریانی روبه‌رو می‌شود که نمی‌داند از کجا می‌آید. این دختر ملیزاند نام دارد، گولو قانعش می‌کند تا با او آمده و سپس با یکدیگر ازدواج کنند. پلئاس برادر ناتنی گولو جوانی خیال‌پرداز و مجنون‌صفت است که ملیزاند به او دل می‌بازد. در این میان با گم شدن انگشتی، سوء ظن گولو به برادر جلب می‌شود و این امر به رابطه عاشق و معشوق خلل وارد کرده و در نهایت منتهی به فرجام غم‌باری می‌شود، بدین ترتیب که پلئاس در نهایت به دست گولو کشته می‌شود و ملیزاند فقط به مدت یک پرده در این نمایش پس از او زنده می‌ماند. در پرده آخر نمایش پشیمانی و درد و غم گولو به تصویر کشیده می‌شود (سیدحسینی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۹۲۶).

در حقیقت مترلینگ با نبوغ خود توانسته است از مجموع چند داستان شاهنامه اثری درخشان به وجود بیاورد. همان‌گونه که فردوسی خود نیز با گردآوری افسانه‌های باستانی ایران و سازوار کردن آن‌ها همین راه را پیمود و اینک هنرمندان اروپایی از شاه‌کار او الهام می‌گیرند و آوازه نامش را در سراسر جهان می‌گسترانند.

آبل بونار^۱ شاعری توانمند و ادیبی سرگشته بود. «او داستان‌های ایرانی به ویژه شاهنامه علاقه بسیار داشت و علاوه بر ترجمه شاهنامه می‌کوشید تا اطلاعاتی دیگر نیز در خصوص حماسه‌های ایرانی از مراجع دیگر کسب کند» (نامور مطلق، ۱۳۸۸: ۱۵۸). وی به پی‌روی از داستان سهراب اثر شهریار ایرانی را در نیمه دوم قرن نوزدهم خلق کرد. او شاه‌کار فردوسی را به خوبی می‌شناخت و بارها آن را در ترجمه ژول مول خوانده بود. او در طبع شهریار ایرانی، علاوه بر شاهنامه فردوسی از مجموعه مطالعات خود درباره تاریخ ایران و ادبیات فارسی یاری گرفت. مضمون این اثر بدین‌گونه است که در آن شهریار ایرانی بونار، گاه زال و گاه سهراب بود که بر مسند سام نریمان و رستم دستان نشسته و سرانجام از تخت و تاج و جاه و جلال درمی‌گذرد و نیک‌بختی را در وصال آن زیباروی باز می‌جوید (حدیدی، ۱۳۷۳: ۲۸۶-۲۸۸).

او شاهنامه را برتر از همه حماسه‌های دیگر می‌داند و دلیل آن را این‌طور گفته است: «و این‌ها همه ظاهر شاهنامه است که مانند ستون‌های پوشیده از گل‌های رنگارنگ، گنجینه‌ای از حکمت و فلسفه را در خود پنهان کرده است؛ آن‌چنان که فراسوی بزم‌های

^۱. Abel Bonnard 1883-1968

خیال‌انگیزش همواره درس اعتدال می‌دهد و از پس گنج‌های بی‌پایانش به وارستگی رهنمون می‌گردد...» (همان: ۲۹۰).

آبل بونار در خطابه‌ای شاعرانه که به سال ۱۹۳۴ م. به مناسبت جشن هزاره فردوسی در سورین ایراد کرده، همه‌جا شاعر ایرانی را با هومر سنجیده است. این مقایسه که از زمان سر ویلیام جونز سابقه دارد، در زیر خامه بونار لحن ستایش‌آمیز خاصی به خود می‌گیرد: «این دنیا (دنیای فردوسی) سرشار از عطر است و رنگ همه‌جا، در نیم‌رنگ جلوه می‌کند و ذوق قهرمانی آریایی با ذوق کام‌جویی شرقی درمی‌آمیزد و ذوق کام‌جویی در ذوق لذت‌یابی ایرانی تلطیف می‌گردد، آن‌جا که به هنگام بازگشت سلطانان قند در پای اسبان می‌پاشند... این دنیای فردوسی متنوع‌تر و رنگارنگ‌تر از دنیای هومر است» (هنرمندی، ۱۳۴۹: ۲۰۵).

سخنرانی بونار با تصویری شاعرانه پایان می‌یابد: «در این سلسله شاعران بزرگ که جامعه انسانی با آن به آسمان می‌رسد، هومر و فردوسی دو قلّه برادر هستند، اما شاعر بزرگ ایرانی به آن ستیغ‌های برفینی همانند است که نوری وصف‌ناپذیر آرامش آنان را نرم و ملایم می‌سازد و در این لحظه که ما با ستایشی تا سرحد جذب به سوی آنان سر برمی‌گردانیم، همر برای ما من بلان (کوه سپید) است، اما فردوسی کوه سرخ» (همان).
گوته، شاعر آلمانی، برخلاف بونار عقیده داشت که چیره‌دستی فردوسی در ابداع هنری به پایه هومر نمی‌رسد، با این توصیف نباید اهمیت شاهنامه در حفظ وحدت ملی و زبان فارسی را نادیده گرفت.

با انتشار ترجمه شاهنامه مول، یک سلسله آثار شاعرانه درباره فردوسی به وجود آورد که مهم‌ترین آن‌ها قطعه «فردوسی» ویکتور هوگو^۱ در کتاب افسانه قرون و قطعه دوگور فرانسوا کوپه^۲ در داستان‌ها و مرثی اوست (شفا، ۱۳۳۳: ۱۵). در ابتدا قطعه فردوسی از هوگو را می‌آوریم:

«پیش از این در شهر میسور با فردوسی آشنا شدم.
گویی از سپیده بامدادان شعله‌ای گرفته بود تا از آن تاجی بسازد و بر پیشانی خویش
نهد.

جلالی چون پادشاهان داشت که گستاخی را بر آستان‌شان راهی نیست.
دستاری قرمز و آراسته به یاقوتی درخشان بر سر داشت

1. Victor Mavi Hugo 1802-1885

2. Francois Edouard Joachim coppée 1842-1908



و با جامه‌ای ارغوانی از این سوی شهر به سوی دیگر می‌رفت.

ده سال بعد، او را سیاه‌پوش دیدم.

بدو گفتم: تو که پیش از این به دیدارت می‌آمدند

تا با جامه و دستار ارغوانی از برابر خانه‌های ما گذرانت بینند،

تو که پیوسته پوششی گل‌گون داشتی،

چرا اکنون این جامهٔ سیاه را که گویی با ظلمت رنگ کرده‌اند بر تن داری؟

پاسخ داد: آخر، اکنون فروغ من نیز خاموش شده است» (همان: ۱۰۴).

ویکتور هوگو در یادداشت‌های شرقیات، *شاهنامه* را تحت عنوان *نامهٔ خسروان* نامیده

است و چنین برمی‌آید که به ترجمهٔ لوئی لانگلس که برای اولین بار این نام را به زبان

فرانسوی برای *شاهنامه* برگزیده بود آشنایی کامل داشته است (حدیدی، ۱۳۷۳: ۲۵۵).

موضوعاتی که در *شاهنامه* ستایش هوگو را برانگیخته و او را تحت تأثیر قرار داده بود

عبارتند از:

وصف زال زر و شرح دلاوری‌های او در جنگ مازندران:

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| چو زان لشکر گشن برخاست گرد | رخ نام‌داران ما گشت زرد |
| من آن گرز یک زخم برداشتم | سپه را همان‌جای بگذاشتم |
| چنان بر خروشیدم از پشت زین | که چون آسیا شد بر ایشان زمین |
| دل آمد سپه را همه باز جای | سراسر سوی رزم کردند رای |

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۸۶/۱-۸۹۷/۱-۹۰۰)

سر آغاز داستان رستم و سهراب:

از دیگر نقاط مشترک بین هوگو و فردوسی می‌توان به ستایش زمین و مواهب

موجود در آن و نیز آفرینش مردم و آدم و حوا در تقدیس زن اشاره کرد. در این‌جا

می‌توان به خدای رنگ‌ها الهام گرفته شده از *شاهنامهٔ* فردوسی به عنوان یکی دیگر از آثار

هوگو اشاره کرد.

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| ز گفتارِ دهقان یکی داستان | بپیوندم از گفتهٔ باستان |
| ز موبد برین گونه برداشت یاد | که یک روز رستم هم از بامداد |
| غمی بُد دلش، سازِ نخجیر کرد | کمر بست و ترکش پُر از تیر کرد |
| چو نزدیکی مرز توران رسید | بیابان سراسر پُر از گور دید |
| برفروخت چون گل رخ تاج‌بخش | بخندید و ز جای برکند رخس |

به تیر و کمان و به گرز و کمند بیفگند بر دشت، نخجیر چند
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۱۸/۲-۱۱۹)

این اثر در متن فرانسوی به معنای خدای گل‌گون آمده است که به نحوی زیبا قدرت و توانایی‌های فردوسی را در صحنه‌های نبرد توصیف می‌کند.

به عبارت دیگر هوگو سرگذشت فردوسی را در زندگی خود باز می‌یابد، زیرا او نیز همانند شاعر بزرگ ایرانی، سراینده سرود آزادی و آزادی‌خواهی بود و سال‌ها در تبعید و در به دری به سر برده بود (حدیدی، ۱۳۷۳: ۲۷۲-۲۷۳).

لازم به ذکر است هوگو در سال ۱۸۳۱ م. در مجموعه برگ‌های پاییزی خود از تأثیرات مطالعات ایرانی، بهره‌های فراوان برده و این امر به وضوح قابل رؤیت است (همان: ۲۹۹-۳۰۰).

فرانسوا کوپه شاعر فرانسوی متأثر از شاهنامه فردوسی در داستان‌ها و مرثی‌آورده است که:

«تیمور فاتح هند و ایران که ملل را دسته دسته،
چون گوسفندانی در برابر شیر پراکنده شدند،
از پیش روی خود گریزان یافت،
به گورها احترام فراوان می‌گذاشت،
هر وقت که مغولان او شهری را به تصرف می‌آوردند
و چون داسی که در کشت‌زار گندم‌های رسیده نهاده باشند
مردم «بی‌سر و پای» آن را از دم تیغ می‌گذرانیدند
و با آهک آب ندیده و سرهای بریده طاق نصرت‌های گران می‌ساختند،
تیمور در میان غریو جنگ و برق شمشیر،
بی‌آن‌که به خود زحمت نگاهی بدین صحنه مرگ‌بار دهد،
سوار بر اسبی زرین‌زین می‌گذشت
و غرق اندیشه‌های تیره به قلمرو مردگان می‌رفت
و آن‌جا فرو می‌آمد. آن‌گاه مدتی دراز یکه و تنها میان مقابر پرسه می‌زد
و هر وقت که با گور نیاکانی یا امامی یا شاعری یا جنگ‌آور نام‌داری برمی‌خورد،
چون پارسایی شوم آن خردمندانی را داشت که غالباً به خود می‌گویند دیر یا زود
خواهند مرد،
خم می‌شد و پیشانی بر سنگ گور می‌نهاد.



رئیس سواران نم‌دین کلاه،
خواست که شهر توس را که در روزی از ماه رمضان گشوده شده بود
بی‌طرف اعلام دارند و ویرانش نکنند،
زیرا پیش از آن، فردوسی شاعر ایرانی،
زندگانی خویش را سراسر در توس گذرانیده بود.
تیمور برای دیدن گور او به گورستان رفت
و چون جاذبه‌ای مرموز روح و اندیشه‌ای،
او را به سوی این آرام‌گاه می‌کشید.
فرمان داد تا گور را بگشایند.
تابوت شاعر غرق گل سرخ بود.
تیمور از خود پرسید که کالبد قهرمانی چون خود او،
پس از آنکه آخرین روز عمرش به سر رسید،
به چه صورت در خواهد آمد.
وقتی که به فلات‌های مرتفع سرزمین خود بازگشت
بر سر راه خود از قره‌قورم در تاتارستان گذشت
که در آن‌جا چنگیزخان در معبدی مفرغین به خواب جاودان رفته بود.
سنگ مرمری را که بر گور فاتح چین بود،
در برابر زائر بزرگی که به زانو در افتاده بود
و پشت با احترام خم کرده بود برداشتند.
اما تیمور به خود لرزید و از وحشت سر برگرداند:
گور چنگیز غرق خون بود» (شفا، ۱۳۳۲: ۱۳۲-۱۳۴).
پل فور،^۱ شاعر و نمایش‌نامه‌نویس قرن نوزدهم فرانسه نیز با بهره از ترجمهٔ ژول مول
قصیده‌ای به افتخار فردوسی سروده است:
«از پاریس بر باغ و حومهٔ غرق گل آن،
از نتردام آراسته به پنجره‌های پر نقش و نگار،
از اوتوی، ازای، از پرودن،
و بالاخره از ایل دو فرانس ما

^۱. Paul fort 1872-1960

که قلب فرانسه و قبله امید من است،
 از سراسر سرزمین من:
 از گوئل، وکسن، پاریزی،
 از همه باغها و گلزارهای آنها و باغ لوگزامبور و باغچه باتینیول نیز
 که هر شب پر از بلبلان فراوان می شود
 (هر چند اکنون برفی سنگین بر آنها نشسته و گلها را در پیرامون بلبلهای
 سرمازده پژمرده است)

از همه اینها، در این شامگاه زمستان که با اعجاز شعر تغییر حال یافته
 و طبع من آنرا به صورت بهار در آورده است،
 همراه بخارهای زمین که با نقش و نگار فراوان
 پیش روی ماه آسمان (که دلم می خواهد آنرا ماهی ایرانی بنامم) می لغزد
 و به سوی بالا می روند،
 در این شامگاه که از جلوه زر ناب سخن مجذوب شده،
 سرود مدح فردوسی به سوی آسمان برمی خیزد» (همان: ۲۲۰).

از دیگر شاعران فرانسوی که از شعر و اندیشه فردوسی تأثیر پذیرفته است، آندره
 ژید^۱ از دوستداران واقعی ادبیات فارسی است. او نخستین شاعری است که درباره «تأثیر
 ادبیات» سخنرانی‌هایی داشته و به اهمیت سرمشق در هنر و زندگی اشاره دارد. از نظر او
 الهام‌پذیری در هنر، امری اجتناب‌ناپذیر است و شاگرد واقعی کسی است که بدون تقلید
 کورکورانه از استاد به اراده خود عمل کند.

تأثیر گوته در زندگی ژید بسیار است. ژید در مکتب گوته آموخت که آمیخته‌ای از
 شعر فارسی و فرانسه به وجود بیاورد (همان: ۶۰). ژید علاوه بر گوته، فردوسی را نیز
 الگوی خود قرار داده بود و از او الهام می‌پذیرفت. او معتقد بود که فردوسی شاعری
 تعالی‌گراست و پهلوانان او نیز به دنبال هدفی متعالی و تکامل روحی هستند و اهداف ملی
 را بر اهداف شخصی ارجحیت می‌دهند. از این‌رو شاعر فرانسوی از زبان رستم و هدف
 متعالی او این قطعه را سروده است:

«وقتی سرنوشت خود را با سرنوشت ادیب می‌سنجم خرسندم.
 من سرنوشت خود را به درستی به پایان رسانده‌ام.

¹ - Andre Gide 1869-1951



پس از خود شهری برجا نهاده‌ام
و آن را بیش از زن و فرزندم دوست داشته‌ام.
من این شهر خود را ساخته‌ام.
پس از من اندیشه‌ام جاودانه در این شهر خواهد زیست.
باعث خرسندیست که من به مرگ تنهای خود نزدیک می‌شوم...
برای من گوارا است که فکر کنم پس از من،
به برکت وجود من،
انسان‌ها خود را خوش‌بخت‌تر، بهتر و آزادتر ببینند.
من برای خیر بشریت آینده آثار خود را پدید آورده‌ام.
من زیست کرده‌ام» (همان: ۲۰۷).

تأثیر تعالی‌گرایی قهرمانان شاهنامه در آثار متأثر از ترجمه‌ها نیز به وضوح هویداست.
آندره ژید می‌نویسد: «من خوب می‌دانم که از راه ترجمه از آنان (از شاعران ایرانی)
تنها جلوه‌ای عاری از شور و گرما و رنگ و تأثیر به ما می‌رسد، اما من به یاری زبان‌های
آلمانی و انگلیسی و فرانسه و با مقایسهٔ ترجمه‌های گوناگون به شما اطمینان می‌دهم که
از این ستارگان باز هم پرتوی به ما می‌رسد که می‌توانیم عظمت آن‌ها را حدس بزنیم. من
به سهم خود با سعدی و فردوسی و حافظ و خیام چنان دوستانه زیسته‌ام که با شاعران
غربی خودمان و بسیار از نزدیک با آنان هماهنگی داشته‌ام و عقیده دارم که در من تأثیر
داشته‌اند. آری به راستی تأثیری عمیق داشته‌اند. شاعران ایرانی از سرچشمهٔ اصلی شعر
سیراب شده‌اند و من نیز با آنان...» (همان: ۲۳۱). اتفاقاً همانندی آخرین بیت‌های شاهنامه
با آخرین عبارتهای ژید در کتاب تزه که وصیت‌نامهٔ ادبی او به قلم رفته است، در خور
تأمل است:

فردوسی:

| | | | |
|------------------------------|------------------------------|------------------------------|------------------------------|
| ز باران و از تابش آفتاب | ز باران و از تابش آفتاب | بناهای آباد گردد خراب | بناهای آباد گردد خراب |
| که از باد و باران نیابد گزند | که از باد و باران نیابد گزند | پی افکندم از نظم کاخی بلند | پی افکندم از نظم کاخی بلند |
| همی خواندش هر که دارد خرد | همی خواندش هر که دارد خرد | بر این نامه بر عمرها بگذرد | بر این نامه بر عمرها بگذرد |
| (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۷۴/۴) | | | |
| ز من روی کشور شود پر سَخُن | ز من روی کشور شود پر سَخُن | چو این نامور نامه آید به بُن | چو این نامور نامه آید به بُن |
| که تخمِ سَخُن من پراگنده‌ام | که تخمِ سَخُن من پراگنده‌ام | از آن پس نمیرم که من زنده‌ام | از آن پس نمیرم که من زنده‌ام |

هر آن کس که دارد هُش و رای و دین پس از مرگ بر من کند آفرین
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۸/ ۲۸۸)

در پایان این بحث باید گفت، فرانسوی‌ها در اشاعه فرهنگ و تمدن ایران در کشورهای اروپایی سهمی به‌سزا را ایفا کردند و به‌خصوص در شناسایی فردوسی به اروپاییان ترجمه ژول مول که معروف‌ترین ترجمه از شاهنامه در اروپا است، نقشی مهم داشت، زیرا که زبان فرانسوی زبان علمی قرن هفدهم تا نوزدهم میلادی در اروپا بود و فرانسه نیز مرکز فرهنگی اروپا به‌شمار می‌رفت.

نتیجه‌گیری

در اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم در فرانسه، می‌توان شاهد تحولی عظیم در تمام شئون اجتماعی و سنت‌ها بود که راه نوینی را در جهت تأثیرپذیری از ادبیات ملت‌های دیگر که تحت عنوان بی‌مرزی در ادبیات نام گرفت. این اندیشه تحت تأثیر انقلاب کبیر فرانسه و دگرگونی‌های فکری و فلسفی در اندیش‌مندان فرانسوی چون ولتر، مونتسکیو و ... سبب تحولات فکری و فلسفی و ایجاد گرایش‌های نو در عرصه ادب و هنر فرانسه و به دنبال آن تمام اروپا شد. با تأسیس مدرسه زبان‌های شرقی توسط لویی لانگلس در سال ۱۷۹۰م آموزش زبان فارسی و ایران‌شناسی رشد کرد. در این دوره نهضت ترجمه شاه‌کارهای ادبیات فارسی به زبان فرانسه آغاز گردید.

لویی لانگلس نخستین ایران‌شناس فرانسوی بود که بخش‌هایی از شاهنامه را به فرانسه ترجمه کرد. پس از مرگ نابهنگام وی دو والنبورک و بیانکی ترجمه بخش‌هایی دیگر از شاهنامه را انجام دادند، اما بزرگ‌ترین شخصیتی که توانست تمام شاهنامه را به زبان فرانسه ترجمه کند ژول مول بود. مول اصالتاً آلمانی بود که در مدرسه زبان‌های شرقی پاریس فارسی را آموخته و شاگردی سیلوستر دوساسی را کرده بود. وی از سال ۱۹۳۸م شروع به ترجمه شاهنامه کرد و تمام عمر و جوانی خود را وقف آن کرد و توانست در سال ۱۸۷۷م ترجمه کامل شاهنامه فردوسی را در هفت جلد به هم‌راه متن فارسی منتشر کند. این ترجمه عالم ادب فرانسه و تمام اروپا را به حیرت انداخت و نویسندگان و منتقدان بسیاری چون ژ. ژ. آمپر، آلفرد لوو، ارنست رنان، آدولف آوریل، موریس مترلینگ، ویکتور هوگو، فرانسوا کوپه، آبل بونار و ... تحت تأثیر ترجمه شاهنامه ژول مول، آثار ادبی فراوانی را به زبان فرانسوی پدید آوردند.



فهرست منابع

- آذر، امیراسماعیل. (۱۳۸۷). *ادبیات ایران در ادبیات جهان*، تهران: سخن.
- آربری، آرتورجان. (۱۹۴۴). «شعرای ایران و مترجمان انگلیسی آن»، *مجله روزگار*، نو، ج ۴، ش ۱ و ۲.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۶۳). *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، تهران: یزدان.
- تقی‌زاده، حسن (۱۳۶۲). «شاهنامه فردوسی»، *هزاره فردوسی*، شامل سخن-رانی‌های جمعی از فضلاء ایران و مستشرقین دنیا در کنگره هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳، تهران: دنیای کتاب.
- تمیم‌داری، احمد. (۱۳۹۰). «تأثیر شاهنامه فردوسی در آثار حماسی غرب»، *فردوسی‌پژوهی، مجموعه مقالات به قلم گروهی از نویسندگان*، به کوشش منوچهر اکبری، تهران: خانه کتاب.
- جمالی، کامران. (۱۳۶۸). *فردوسی و هومر*، تهران: اسپرک.
- حدیدی، جواد. (۱۳۷۳). *از سعدی تا آراگون*، تهران: مرکز نشر دانش گاهی.
- حکیمی، محمود و کریم حسنی تبار. (۱۳۷۲). *جهان‌بینی و حکمت فردوسی*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- رادفر، ابوالقاسم. (۱۳۹۱). *فردوسی و شاهنامه در آن سوی مرزها*، تهران: امیر کبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۱). *نامورنامه*، درباره فردوسی و شاهنامه، تهران: سخن.
- سعید، ادوارد. (۱۳۷۷). *شرق‌شناسی*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- سیدحسینی، رضا (سرپرست گروه). (۱۳۸۲). *فرهنگ آثار، معرفی آثار مکتوب ملل جهان از آغاز تا امروز*، تهران: سروش.
- شفا، شجاع‌الدین. (۱۳۸۴). *ایران در اسپانیا، نقش ایران در تمدن و فرهنگ اسپانیا و اروپا*، ترجمه مهدی سمسار، تهران: گستره.
- شفا، شجاع‌الدین. (۱۳۳۳). *ایران در ادبیات جهان*، بی‌جا: نشریه کتابخانه ابن‌سینا.
- صفاری، کوکب. (۱۳۵۷). *افسانه‌ها و داستان‌های ایرانی در ادبیات انگلیسی*، تهران: دانش‌گاه تهران.

- طاهری، ابوالقاسم. (۱۳۵۲). *سیر فرهنگ ایران در بریتانیا یا تاریخ دوپست‌ساله مطالعات ایرانی*، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق و هم‌کاران (محمود امید سالار ج ۶ و ابوالفضل خطیبی ج ۷)، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۵). *رویا، حماسه، اسطوره*، تهران: نشر مرکز.
- گروه مؤلفین به سرپرستی پرویز مشکین نژاد. (۱۳۸۲). *فرهنگ خاورشناسان*. ج ۲، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی.
- ماسه، هانری. (۱۳۸۸). *تاریخ ایران*، به کوشش جمعی از ایران‌شناسان اروپا، ترجمه و ویرایش کاظم عابدینی مطلق، قم: فراگفت.
- مینوی، مجتبی. (۱۳۵۲). *تاریخ فرهنگ*، تهران: خوارزمی.
- نامورمطلق، بهمن. (۱۳۸۸). *اسطوره بینا فرهنگی متن؛ حضور شاهنامه در فرهنگ‌ها و زبان‌های جهان*، تهران: علمی و فرهنگی.
- هنرمندی، حسن. (۱۳۴۹). *آندره ژید و ادبیات فارسی*، تهران: زوار.
- یوحنان، جان دی. (۱۳۸۵). *گستره شعر پارسی در انگلستان و آمریکا*، ترجمه احمد تمیم‌داری، تهران: روزنه.